**فهرست**

[خلاصه: 2](#_Toc481635460)

[بخش اوّل: 3](#_Toc481635461)

[ حالا یک سؤال دیگر 3](#_Toc481635462)

* مردی کنار ساحل ...........................................................................................................................4

[بخش دوم: 5](#_Toc481635464)

[ ما به خدایی اعتقاد 5](#_Toc481635465)

[ یک نمونه عرض میکنم؛ 5](#_Toc481635466)

[ و این کلمه را خیلی 6](#_Toc481635467)

[ شبیه مثالی که زدیم و گفتیم 6](#_Toc481635468)

[بخش سوم: 7](#_Toc481635469)

[ این خواستهی 7](#_Toc481635470)

[ خداوند برای دینش، در هر 7](#_Toc481635471)

[ او کسی است که 8](#_Toc481635472)

[ و سیّد بن طاووس 9](#_Toc481635473)

[ کافیاست همین 9](#_Toc481635474)

بسم الله الرّحمن الرّحیم

المستغاث بک یا صاحب الزّمان

# خلاصه:

بخش اوّل:

در بخش اوّلِ این متن، ما در می­یابیم که همه­ی ما نیاز به یک زندگی خوب و عالی داریم و همه ی ما به دنبال داشتن زندگی خوب هستیم. برای رسیدن به زندگی خوب هر کاری می­کنیم تا به آن دست پیدا کنیم. حال اگر یک فردی به ما بگوید که من حاضر هستم تمام استرسِ تو را برای رسیدن به زندگی خوب به جان بخرم و تو دیگر نگران زندگیِ خوبت نباش، آن با من، من چه میکنم؟ آیا جا دارد که بپرسم آخر چگونه؟ از کجا؟ ما بعضی وقت ها برای خودمان شرط می­گذاریم که باید چنین و چنان شود تا زندگیِ خوب داشته باشیم ولی در واقع این چنین نیست، اگر خوب نگاه کنیم درمی­یابیم که خداوند به تک تک ما وعده­ی داشتن زندگی خوب را داده است. فقط کافی است اعتماد کنیم.

بخش دوم:

در بخش دوم متذکر جایگاه خدا می شویم. همان خدایی که خالق ماست و از اوّل خلقت تا به الان همواره در جهت رفع نیاز­های ما کوشیده است. برای رسیدن به این زندگی خوب باید به خدا توکّل کرد. یعنی خدا را وکیل خودمان بگیریم. شرط قبول کردن وکالت ما از طرف خدا فقط یک چیز است، اطاعت! به خدا اعتماد کنم و حرف او را تمام و کمال گوش کنم.

بخش سوم:

خداوند پیام خود را در کتابش با صدایی بلند به همه گفته است. گفته است که من ضامن آرامش و راحتی تو هستم، فقط کافی است به من توکّل کنی و حرف من را گوش دهی. تازه بعد از اینکه ضمانت راه درست و زندگی خوب را به من داد من را رها نکرده که بروم و خودم از این جا به بعد را سپری کنم! خدا دینش را که همان مسیر زندگی خوب است برای من قرار داد و فردی را هم به عنوان پیشوای دینش در کنار من گذاشته و گفته این راهنما قدم به قدم با تو در مسیر زندگی خوب همراه است. او زمام دار دین است و کسی است که تو با او به زندگی خوب خواهی رسید. فقط کافی است دست در دست کسی بگذارم که خدا او را برایم راهنما و پیشوا برای رسیدن به زندگی خوب قرار داده است.

# بخش اوّل:

سلام و خوش آمد­گویی

* + اجازه می‌خواهم گفتگو را با یک سؤال شخصی شروع کنم!
  + اگر بخواهید به میزان رضایتی که از زندگی‌تان تا به الان داشته‌اید بین 0 تا 100 نمره بدهید، چه نمره‌ای می‌دهید؟
    - پاسخ ها را می‌شنویم.
  + (با افرادی که جواب این سؤال را داده‌اند، ادامه می دهیم) خب، برای اینکه این نمره بالاتر برود، چه چیزهای دیگری علاوه بر داشته‌های الان، دوست داری به زندگی‌ات اضافه بشود؟!
    - جواب ها را می‌شنویم.
      * مثلاً: ازدواج کنم... خانه بخرم... یک شغل خوب... درآمد بهتر و...
  + بله! این ها را خیلی از من و شما هم می‌خواهیم! چرا؟! برای ساختن و رسیدن به یک زندگی خوب!
  + برای رسیدن به یک زندگی خوب تا الان چه کرده‌اید؟
    - پاسخ ها را می‌شنویم.
  + هر کاری که ما در زندگی می‌کنیم، برای همین هدف است! موافق هستید؟ زندگی خوب داشتن!
  + یک بار بیاییم خواسته‌ها، تلاش‌ها و آرزوهای‌مان را ببینیم!
    - دلم می‌خواهد در یک رشته‌ی خوب و دانشگاه تراز اوّل درس بخوانم، چون فکر می‌کنم برای یک زندگی خوب به آن نیاز دارم.
    - برای لذّت بردن از زندگی با جیب پر پول، شغل مناسب و درآمد زیاد جزو اهدافم هست.
    - خانواده تشکیل می‌دهیم که به زندگی‌مان معنا بدهیم.
    - دوستان خوب می توانند رنگ بهتری به زندگی‌ام بدهند.
    - و...
  + ما برای رسیدن به این هدف دست به هر‌کاری می زنیم! زندگیِ دلچسب و خوب!
  + حالا یک سؤال دیگر! اگر پدرت از امروز بگوید، من نان خانه‌ات را می‌گیرم، تو دیگر نگران نباش، نانت با من، تو به کارهای دیگر برس! دیگر دغدغه‌ی نان خریدن، نان تازه داشتن و در صف نانوایی رفتن داریم؟! نه! او گفته که من می‌دهم، تو چه کار داری، من هر روز سر سفره‌ات نان تازه می‌آورم!
    - دیگر استرسِ نان خریدن از زندگی‌مان برداشته می شود!
  + حالا اگر یک فردی گفت، تو استرسِ زندگیِ خوب داشتن را نداشته‌باش، آن با من! تو لازم نیست همه‌اش به این فکر کنی که زندگی‌ام را چه‌کار کنم؟! از کجا بی‌آورم؟! چه چیزهایی باید داشته باشم و... زندگیِ خوبت با من! آن موقع حال‌مان چطور است؟!
  + مگر اصل این نیست که خوب زندگی کنیم؟ راضی باشیم از زندگی‌مان؟! نمره‌ی 100 به آن بدهیم؟! اگر یکی گفت من این‌ها را برایت فراهم می‌کنم، ما باز ‌هم باید نگران باشیم که از کجا و چگونه؟! باز باید بگوییم من حتماً می‌خواهم فلان ماشین را داشته‌باشم تا زندگی‌ام خوب باشد؟! من حتماً باید فلان رشته را بخوانم تا زندگی‌ام خوب باشد؟! مگر ما همه‌ی این‌ها را برای یک زندگی خوب نمی‌خواهیم؟! دیگر مهم است که از چه راهی به هدف برسیم؟!
  + همانند این که کسی گفته‌باشد من نان تو را می‌گیرم و تو نگران نباش، آن وقت همه‌اش به این فکر کنم که از کجا می‌خواهد بخرد؟ پول آن را چه می‌کند؟ نکند صبح خواب بماند؟ و...؟
    - آن فرد حق دارد که بگوید به تو چه مربوط است؟! پدرت می‌گوید من برایت نان می‌آورم! داغِ داغ! دیگر چه‌کار داری از کجا، چگونه و با کدام پول! هر وقت نیاوردم، آن‌وقت بیا باز‌خواستم کن!
  + ما برای‌مان زندگی خوب داشتن مهم است!
  + یک داستانِ معروفی هست، شاید شنیده باشید!

مردی کنار ساحل، در هنگام غروب آفتاب، رو به دریا نشسته بود و داشت از لحظه‌ی پایین رفتن آفتاب در افق لذّت می‌برد! گزارش‌گری پیش او می‌آید و از او می پرسد: دلت می‌خواهد همین فردا چه اتفاق خوبی در زندگی‌ات بیافتد؟! آن مرد می‌گوید، من در یک شرکت تبلیغاتی به عنوان ویزیتور کار می‌کنم، دلم می‌خواهد همین فردا به من بگویند دیگر لازم نیست پشت تلفن بنشینی، قرار است مدیر بخش بازاریابی بشوی که اتّفاقاً حقوق آن هم خیلی بالاتر از کاری است که الان می‌کنم! آن گزارش‌گر می‌پرسد: خب بعد از آن چه چیز دلت می‌خواهد؟! می‌گوید بعد از آن دلم می‌خواهد بالاتر بروم و معاون مدیر اجرایی شرکت بشوم! می پرسد: بعد از آن؟ می‌گوید بعد از آن باز هم بالاتر بروم و حتی مدیر عامل همین شرکت که در آن مشغول به کار هستم بشوم! بعد از آن؟ می‌گوید خب دلم می خواهد شرکتِ خودم را راه اندازی کنم! بعد از آن؟ می‌گوید شرکتم را گسترش بدهم در سطح کشور! بعد از آن؟! می‌گوید بشوم مالکِ یک شرکتِ چند ملّیتی، با ارزشِ سهامِ بالایی در بورس! بعد از آن؟! می‌گوید همیشه در آرزویِ یک کشتیِ کروز بوده‌ام با یک خانه‌ی چند هزار متری در فلان جای شهر! بعد از آن؟! می‌گوید آن قدر پول داشته‌باشم که اصلاً برایم کم و زیاد شدنِ آن، مهم نباشد! و بعد از آن؟! می‌گوید آن موقع دلم می‌خواهد راحت و آسوده و بی­هیچ دغدغه‌ای بی‌آیم همین­جا و راحت بنشینم غروب آفتاب را در افق تماشا کنم!!! آن گزارش‌گر به آن مرد می‌گوید، تو می‌خواهی این همه آرزو که شاید خیلی‌هایش در حدّ آرزو باقی بماند، برایت برآورده شود، آن وقت تازه بیایی همین‌جا بنشینی و از غروب آفتاب لذّت ببری؟!!! خب همین الان بدون هیچ گونه سختی کشیدنی که داری لذّت می‌بری!!

* + قصّه‌ی ما هم خیلی وقت‌ها مثل همان مرد کنار ساحل است!
    - انگار برای خودم شرط گذاشته‌ام که تا تمام چک لیست آرزوهایم تیک نخورده است، نمی‌توانم از زندگی‌ام لذّت ببرم!
  + در حالی‌که شاید حواس‌مان نیست، به تک تکِ من و شما آن وعده‌ی رؤیایی داده شده است!
    - نگرانِ زندگی خوب نباش! آن با من!
    - چه کسی این حرف را زده است؟!
  + به دور و اطرافمان نگاه کنیم! به این جهان نگاه کنیم! از اوّل تاریخِ این دنیا تا به امروز را نگاه کنیم! خالق این عالم-خداوند- این عالم را طوری طرّاحی کرده است که من و شما را به هدفمان برساند!
    - اصلاً اتّفاقاتی که از اوّل تاریخ، خدا در این عالم صورت داده، برای رسیدنِ ما به این هدف بوده است.
    - و این خداست که به ما گفته: زندگیِ خوبت با من!
  + تو خودت را به من بسپار، حرف من را گوش کن؛ من یک کاری می‌کنم، تو نمره‌ی 100 به زندگی‌ات بدهی!

می‌خواهیم در بخش بعد، این وعده‌ی خدا را بیشتر شرح دهیم! با ما همراه باشید!

# بخش دوم:

* + ما به خدایی اعتقاد داریم که می­دانیم باید به حرفی که به ما می­زند اعتماد کنیم؛
    - چون خدا هیچ وقت با ما شوخی نکرده است!‌ در کلامش مبالغه نیست! قول خدا هیچ وقت نسیه نیست ، نقد است! وعده ی خدا عین حقیقت است!
  + خدا اگر وعده­ای داده است انجام می­دهد! وقتی گفته­است اگر فلان کار را بکنی، نتیجه­اش را می­بینی؛ فقط کافی است که به او اعتماد کنم و از او اطاعت کنم تا دست­پر باشم.
  + گفتگو به جایی رسید که خیلی از ما آدم­ها در زندگی­مان منتظر چنین فرصتی هستیم؛ یعنی جایی که خیال­مان راحت باشد از اینکه به هدفمان یعنی به زندگی خوب، نزدیک شدیم!
  + خدا گفته­است من زندگی خوب را برایت فراهم می­کنم! صحبت خدا محدود به یک لذّت گذرا نیست و از خدا باید توقع کار خدایی داشت! زندگی خوب خدا، یعنی زندگی خوبی که جاودانه است و محدود نیست!
  + کدام اثری را از خدا در این جهان می­توانید پیدا کنید که برای دنبال کنندگان موفقیت و خوشبختی، غیر از این پیام را بدهد؟! هر کاری که خدا در این جهان صورت داد، برای رساندن ما به همین هدف است!
  + خدا ما را به این سرزمین فرستاد! به ما نعمت حیات داد!
    - ولی ما دست خالی به این دنیا آمدیم! دنیایی پر از ناشناخته­ها، پر از پیچ و خم! یک جاهایی پر از خطر است و من و شما نه تنها هیچ تجربه­ای برای این بازی خطرناک نداریم؛ بلکه دست خالی هم هستیم! ابزاری نداریم برای حرکت و رسیدن به خواسته­هایمان.
  + ولی خدا از همان اوّل برای هر کدام از خواسته­ها­یمان یک نقشه و راهنما هم قرار داده­است!
  + خیلی جالب است! یک مورد، فقط یک مورد نیاز در خودتان پیدا کنید که خدا آن را در نظر نگرفته باشد، برنامه­ای برایش نداشته باشد، جوابی از خدا به ما نرسیده باشد، برای رسیدن به آن نیاز ما را راهنمایی نکرده باشد. فوق العاده است! و این مختص امروز و دیروز نیست! خداوند از اوّلین لحظه­ی ورود انسان به این کره­ی خاکی برای خواسته­ها و نیازهای انسان برنامه داشته و این برنامه را در اختیار ما قرار داده­است!
  + به عنوان مثال: گستره­ی نیازهای ما خیلی وسیع است! از نیاز به معاش و خورد و خوراک تا تشکیل زندگی و مسائل تربیتی. از نیازهای فردی مثل معنویت، محبّت، نیاز به رشد تا نیازهای مادی. از حس جاودانگی تا نیاز به وابستگی های عاطفی و احساسی و...
    - انسان یعنی مجموعه­ای از این نیازها که هر کدام از آرزوهای ما به خاطر یکی از این نیازهای درونی ماست که بروز پیدا کرده.
    - و اینجا خداوند تک به تک، بدون حتی یک موردِ بی­پاسخ، جواب همه­ی آنها را در اختیار ما قرار داده­است!
  + نیازهای انسان به مرور از اوّل تاریخ، شروع به شکل­گرفتن کرد. با این رشد، خداوند هم راه حل­ها را به تدریج و بر اساس نیازهای انسان در اختیار او قرار داد.
  + یک نمونه عرض می­کنم؛ در ابتدای تاریخ افرادی که بر روی زمین بودند مثل یک امّت واحد بودند! هیچ اختلافی بین­شان نبود و دو دستگی نداشتند! به تدریج اختلاف ها شکل­گرفت، دسته بندی­ها عوض شد، یک عده بر عده­ی دیگر شوریدند! خب وقتی اختلافی پیش می­آید، چه می­کنیم؟! طبیعتاً برای حل این اختلاف دنبال فردی می­گردیم که مشکل را حل کند! طبیعی است، آدم عاقل از همان اوّل سراغ جنگ و خون­ریزی نمی­رود، بلکه به دنبال یک مرجعی برای حلّ اختلاف است!
    - خب تا آن موقع این نیاز نبود چون اختلافی نبود! حالا این نیاز به وجود آمده، چه باید کرد؟ با بروز نیاز، خدا پاسخ نیاز را هم قرار می­دهد! قرآن را که نگاه می­کنیم، خداوند خیلی زیبا مکانیزم این نیاز و رفع نیاز را نشان می­دهد! "سوره­ی بقره آیه­ی 213"
    - خداوند می فرماید بعد از آنکه مردمی که در حکم واحد بودند و هیچ نزاعی بین­شان نبود، به اختلاف افتادند؛ کتاب خود را از طریق فرستاده­ی خود به میان آنها فرستادیم تا با رجوع به این کتاب که پر از دلایل روشن و محکم برای آنهاست، اختلاف بین خودشان را حل کنند.
    - نکته­ی جالب اینجاست که آنقدر راهنمایی این کتاب روشن و قابل فهم برای دو طرف بود، کاری کرد که دیگر هیچ کس در راهنمایی آن کتاب اختلافی نکرد!
  + و روش خدا هم این­گونه است که راه را نشان می­دهد بدون هیچ اجباری، در اینجا هم گفت آن­هایی که این دلایل روشن را دیدند و پذیرفتند، اختلاف بین­شان حل شد.
  + مبنای راهنمایی خدا که به واسطه­ی آن دین خدا با رشد بشر کامل شد، همین است!
    - می خواهی خوب زندگی کنی، با دلایلی بسیار آشکار و روشن، راه درست را به تو نشان می­دهم، خطرات راه غلط را هم به تو گوش­زد می­کنم؛ امّا نهایتاً انتخاب با خودت است. حال اگر خواستی که خوب زندگی کنی، به تو می­گویم چه کار کنی! خیالت راحت باشد و هیچ سؤالی بی­پاسخ نمی­ماند!
  + دین خدا یعنی همین کارهایی که خدا می­گوید بکن تا به آن هدفت که خوب زندگی کردن است برسی و در کنارش چون قرار است با اختیار خودت راه های پیش­روی­ات را انتخاب کنی، برای اینکه ضرر نکنی، به تو می­گویم اگر اشتباه انتخاب کنی، چه عواقبی دارد! چون زمانت محدود است، نیاز نیست بر سر زندگی­ات ریسک کنی! راه درست جلوی چشم­ات هست و عواقب انتخاب غلط را هم به تو نشان می­دهم که با دل قرص بتوانی در زندگی­ات حرکت کنی. این یعنی دین! این یعنی همان که خدا گفته خیالت راحت، راه زندگیِ خوب را به تو نشان می­دهم!
  + و این کلمه را خیلی تا به حال شنیده­ایم: به خدا توکّل کن! یعنی چه کار کنم؟
    - کسی که وکیل می­گیرد، چه­کار می­کند؟ می­گوید وکیل گرفتم، چون خودم بلد نیستم، وکیل بلد است! برای همین هرچه بگوید انجام می­دهم، کاری ندارم آیا از کاری که او می­گوید خوشم می­آید یا بدم می­آید! اگر بگوید فلان کار را بکن، چون و چرا نمی­کنم، می­دانم او بلد است پس به او اعتماد می­کنم و هر کاری بگوید می­کنم تا مشکلم حل شود!
    - اگه بگوید فلان جا باید اینقدر پول بدهی، نمی­گویم چرا؟ می­گویم حتماً یک چیزی می­داند که گفته اینجا باید پول خرج کنم.
    - اگر بگوید مثلاً یک هفته خانه هم نرو، چون و چرا نمی­کنم، می دانم که کارش را بلد است.
  + توکّل هم یعنی همین! یعنی هر کاری را می­سپارم دست خدا و هر چه را او بگوید انجام می­دهم، چون می­دانم او قرار است من را به هدفم برساند!
    - اگر مشکل مالی دارم و رفتم از خدا طلب کمک کردم و او گفت، صبح نیم ساعت قبل اذان صبح بیدار شو، نمی­گویم خوابم می­آید! این که برایم پول نشد می­گویم خدایا چون تو می­دانی که نفعم در این است، من هم می­گویم چشم. که اگر این کار را بکنم خدا گفته روزی مادّی­ات زیاد می­شود.
  + به خدا توکّل کردن یعنی اینکه برای نیازم از خدا طلب کمک می­کنم و هر کاری بگوید می­کنم! خودم نمی­آیم به خدا راه و چاه را نشان بدهم.
  + شبیه مثالی که زدیم و گفتیم وقتی پدر نان خانه را به عهده گرفته­است، معنا نمی­دهد که بچه­ها به پدر تذکّر بدهند که چگونه خرید کن، چگونه پول بدست بی­آور و ... که بتوانی هر روز صبح، نان بخری!

و اگر پدر ببیند که فرزندش به او می­گوید که صبح زودتر به محل کار برو که بتوانی نان تهیّه کنی، آیا این پدر حقّ اعتراض به او ندارد که تو چه کار داری که من از چه راهی نانت را می­آورم؟

* + حال اگر خدا هم به من وعده­ای داده و گفته­است که زندگیِ خوبت با من، آیا معنا می­دهد که بگویم اِلّا و لابد خوشبختیِ من در فلان چیز است و لا غیر؟
  + همه­ی ادیان الهی­ از اوّل تاریخ و هر فرستاده­ای از طرف خدا برای این آمده که من دلم قرص باشد که راه روشنِ انتخابِ درست برای زندگیِ خوب کدام است و از کدام خطر باید دوری کنم.
  + این تمامِ کارِ خدا برای رسیدن ما به "زندگی خوب" نیست، بلکه خدا کار را از این هم برای ما راحت­تر کرده!

با ما همراه باشید تا در قسمت بعد بیشتر از این لطف ویژه­ی خدا صحبت کنیم.

# بخش سوم:

* + در بخش قبل صحبت از این کردیم که خداوند می خواهد ما خوب زندگی کنیم. از زندگی لذّت ببریم.
  + این خواسته­ی خودش را هم با صدایی رسا در قرآن فرموده:
    - خدا برای شما دشواری نمی خواهد، بلکه آسانی و راحتی برای شما طلب کرده و این را برای­تان نعمتی قرار داده که جا دارد شُکرش را به­جا بی­آورید. "سوره ی بقره آیه­ی 185"
  + حتّی گفته­است اگر سختی و دشواری هم به سراغتان آمد، به منِ خدا بسپارید تا آسایش و راحتی را همراهش کنم.
    - یعنی چه کار کنیم؟ به خدا توکّل کنیم، خدا را وکیل قرار دهیم تا هر چه گفت انجام دهیم و اگر هم سختی و عُسر آمد او آرامش و یُسر را همراهش می­کند تا از آن مرحله عبور کنیم.
  + صحبت از این شد که دین خدا یعنی همان مسیر زندگی خوب! ولیکن خداوند کار را به این­جا ختم نکرده! نگفته این دین و راه و روش موفّقیّت، دیگر از این­جا به بعد خودت هستی و خودت! که حالا بعدش من بخواهم بزنم به سرم که این راه و روش را چگونه اجرا کنم، کجا باید چه کاری انجام بدهم و ...
  + خداوند اگر دینی فرستاد، برایش پیشوا و صاحب و زمامدار هم فرستاد. کسی که هم راه­بلد است، هم راهنما. راهنمایی که نه نتها راه را با تمام پیچ و خم و سختی­هایش می شناسد، بلکه خودش جلوداری هم می­کند برای کسانی­که می خواهند در این مسیر قدم بردارند.
  + تحقّق توکّل به خداوند را برای ساختن یک زندگیِ خوب ببینیم.
    - حاصل این اطمینان به خدا می­­شود کسی که خداوند او را زمامدار و پیشوا و مالک راه درست زندگی کردن و دین خودش قرار داده تا من و شما که طالب آرامش و زندگیِ خوب هستیم دیگر نگران این نباشیم که در زندگی تنها هستیم! دیگر نگران این نباشیم که راه صحیح از کدام طرف است! زمامدار دین در هر زمانی کسی است که استرس خوب زندگی کردن ما با اوست. او همان است که گفته است، میخواهی برسی به آنچه می خواهی؟! با من بیا، تو غصه نخور، من هستم و در کنار تو و قدم به قدم تو در مسیر دین خدا حرکت می کنم و تا تو به آرزو و هدفت نرسی، آرام نخواهم گرفت.
  + خداوند برای دینش، در هر زمانی زِمامی برگزیده که خیال من و شما از رسیدن به آرزوی­مان، راحت شود.
  + دیگر برای چه استرس داشته باشم؟ آینده چه خواهد شد؟! چون او هست، نه تنها آینده که امروز هم روشن است.
    - کدام انتخاب درست است؟! برای چه استرس داشته باشم، چون او هست نمی گذارد عاقبت کار به ضرر من باشد.
    - او مالک و زمامدار خوب زندگی کردن من است، پس دیگر نگرانی و استرس چه معنی دارد؟
  + اجازه دهید یک تجربه ی شخصی خدمتتان عرض کنم:
    - خیلی از شما عزیزان در این سالهای اخیر که موج محبّت و عرض ارادت به حضرت اباعبدالله علیه السّلام در اربعین شهادت­شان همه­گیر شده، به زیارت اربعین با پای پیاده مشرف شده­اید. برای افرادی که بار اوّل به این سفر می روند همیشه نگرانی و استرسی هست که در مسیر پیاده روی با این خِیلِ جمعیّت کجا بخوابیم؟ چه بخوریم؟ از کدام مسیر برویم و ... برای من هم بود. از افرادی که سالهای قبل به این سفر مشرّف شده بودند شنیده بودم که برای استراحت شبانه باید زودتر خودت را به یک موکب مناسب برسانی و جای مناسب انتخاب کنی و ... واِلّا حتّی ممکن است که جا گیر نیاورده و مجبور شوی شب را هم در سرمای زیاد صحرا پیاده روی کنی و ... خب این استرس برای سال اوّل با من بود و به نحوی گذشت. سال بعد توفیق شد با کاروانی که بارها این سفر را رفته و بسیار منظّم و با برنامه بودند، همسفر شدم! اوایل سفر آن استرس سال قبل دوباره برگشت که سال قبل یکی دو نفر بودیم و به نحوی گذشت، امسال که بیست سی نفر با هم هستیم چه کنیم؟ کجا بخوابیم و... ! ولی دیدم هیچ کدام از همسفر­هایم مثل من اصلاً به این موضوعات فکر نمی­کنند و با خیال راحت حرکت می کنند، چون این کاروان یک رئیس داشت که او همه­ی کارها را از قبل هماهنگ کرده بود و روی برنامه و ساعت پیش می­رفت، اگر هم تغییری پیش می آمد، خودش دوباره کارها را هماهنگ می کرد و اجازه نداد هیچ کس کوچکترین استرسی از بابت خواب و خوراک و استراحت داشته باشد، او خودش همه را به گردن گرفته بود و انجام می داد؛ و ما همه خیالمان راحت بود که او هست.
  + قصّه­ی ما هم همین است! ما هم در این دنیا که فردایش معلوم نیست چه می شود و هیچ گونه شناختی از ادامه­ی مسیر این دنیا نداریم، در حال حرکت هستیم! امّا برای این مسیر ناشناخته، پیشوا و زمامداری هست که خداوند او را برای این­که من استرس فردا و آینده را نداشته باشم، در جلوی راهم قرار داده و گفته خیالت راحت، من هستم، به من اعتماد کن، دستت را به من بده تا لذّت لحظه لحظه­ی این زندگی را ببری!
  + راهنمای قابل اعتمادی که خداوند وقتی او را به ما معرّفی می­کند، می­گوید با در کنار او بودن دینِ کامل را به دست خواهی آورد.
    - حالا معنی این سخن خداوند که می فرماید " اَکمَلتُ لَکُم دینَکم و اَتمَمتُ عَلَیکُم نعمَتی " را می­فهمم.
    - خداوند برای ما دین را کامل کرد چون دستان­مان را در دستان حجّتش که همان زمامدار دینش هست، قرار داد و گفت این همراهی بالاترین نعمت من تا روز قیامت است.
  + این همراهی با وجود مقدّس پیامبرصلّی­الله­علیه­وآله­وسلّم آغاز شد. لذّت زندگیِ خوب برای آن­هایی که دست در دستان امیرالمؤمنین علی­علیه­السّلام قرار دادند ادامه یافت. راه برای کسانی که چشم به قدم­های زمام­داران دین­شان از فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه­السّلام دوختند روشن و هموار باقی ماند و امروز هم دین خدا کسی را دارد که با صدای رسا فریاد می زند ... زندگیِ خوبتان با من، نگران نباشید.
    - اِنّا غَیرُ مُهمِلین لِمُرائاتِکُم
  + او کسی است که امام رضاعلیه السّلام این­گونه برای ما معرّفی­اش می­کنند:

همانا امام خلیفه­ی خدا و رسول است و مقامش مقام اميرالمؤمنين علیه­السّلام و ميراث­دار حسن و حسين عليهما السّلام است. همانا امام زمام دين و مايه­ی نظام مسلمين و صلاح دنيا و عزّت مؤمنين است.‏

امام مانند خورشيد طالع است كه نورش عالم را فرا گيرد، امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور درخشان و ستاره‏ اي­ست راهنما در شدّت تاريكى‏ها، امام آب گواراى زمانِ تشنگى و رهبر به سوى هدايت و نجات بخش از هلاكت است، امام رهنماى گم­گشتگان است، وسيله­ی گرمى سرمازدگان و رهنماى هلاكت‏گاه هاست، هر كه از او جدا شود هلاك شود. امام ابري­است بارنده، باراني­است شتابنده، خورشيدي­است فروزنده، سقفى است سايه دهنده، زمينى است گسترده، چشمه‏­اي­است جوشنده و بركه و گلستان است، امام همدم و رفيق، پدر مهربان، برادر برابر، مادر دلسوز به­كودك، پناه بندگانِ خدا در گرفتارىِ سخت است، امام امين خداست در ميان خلقش و حجّت او بر بندگانش و خليفه­ی او در بلادش‏.

* + و او کسی است که پدارنه ما را صدا می زند تا به سمتش برویم و دست در دستانش بگذاریم تا لذّت زندگی در کنار خود را به ما بچشاند.
  + خداوند امن­ترین جای عالم را نزد امام قرار داده، جایی که هیچ نگرانی و خطری آن­جا راه ندارد، جایی که حتّی شیطان هم اجازه­ی ورود به آن را ندارد و برای همین خداوند هم­نشینیِ با امام را سفینه­ی امن و نجات قرار داده.
    - هیچ جایی را مثل این نمی­توان پیدا کرد، هیچ رجوعی را امن تر از رجوع به امام نمی توانید پیدا کنید. حتی خداوند برای رجوع به قرآن هم انذار داده، فرموده از قرآن هم اگر خواستی بهره ببری، حواست به شیطان باشد: "سوره­ی نحل آیه­ی 98" فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم‏
    - اگر به خودت متّکی باشی همه­ی این عالم برایت خطرناک است، حتی وقتی می­خواهی به قرآن رجوع کنی، چون همه جا شیطان هست مگر جایی که: "سوره­ی حجر آیه­ی 40" إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصين‏
  + چون سبب نجات امام است، چون دلیل رسیدن به سعادت را خدا رجوع به خانه­ی امام قرار داده.
  + خانه­ای که اگر واردش شدی تازه می توانی تمام عظمت خداوندی را در آن ببینی.
    - جایی که تمام صفات الهی بروز پیدا می کند. از در و دیوارش صفات الهی می­بارد چون امام خلیفه­ی خدا روی زمین است. امام کسی است که خداوند با او و به وسیله­ی او کارهای خودش در این زمین را انجام می­دهد. برای همین هیچ نیازی را در خودت نمی­توانی پیدا کنی که در خانه­ی امام بی­جواب باقی بماند.
  + اگر به خدا توکّل کردیم و خواستیم هر چه او خواست، باید دست در دست کسی بگذاریم که پدرانه در انتظار ماست.
  + او که حتی قبل از آمدن ما هم گویا درِ خانه را به انتظارِ ما گشوده
    - در نامه­ای که امام عصرعلیه­السّلام به شیخ مفید نوشته­اند، در ابتدایش می فرمایند، قلب دوستان ما آرام و در آرامش است به خاطر دعای هر لحظه­ی ما در حق محبّین­مان به درگاه خدا.
  + و سیّد بن طاووس صدای مولا را در سرداب مطهّرِ سامرا در حالی که خدا را این­گونه صدا می­زنند شنیده است؛ که خدایا اگر می خواهی من را راضی کنی، از گناهان شیعیان و محبّینِ من درگذر، آنان به پشتوانه­ی من خطا می­کنند، آنان به اتکای بر ولایت من خطا کرده­اند، بر من آنها را ببخش.
  + نمی­دانم کدام­یک از شما تا به حال امام عصرعلیه­السّلام را قسم داده که این­گونه خدا را برایش صدا بزند! او پدر ماست، پدر کارش پدری کردن است، پدر منتظر فرزند نمی­ماند، او دل­نگرانی­اش به آمدن و نیامدن ما نیست، او پدرانه پدری می کند چه من بروم و چه غفلت کنم. او مهربان است و کریم، پدرِ ما کریمانه پدری در حقّ­مان می­کند بی­آن­که از او طلبِ کمک کرده باشیم، خدا را قسم می دهد که از گناهان ما در گذرد.
  + مگر آن محبّ امام هادیعلیه­السّلام که در بستر بیماری افتاده بود و راهی هم برای خرید دارو و درمان نداشت، طلب کمکی از امام کرده بود؟ ولی امام بدون آن­که درخواستی از فرزند بی­آید، پدری کردند و دوا و درمان را برایش فرستادند.
  + به خودمان نگاه کنیم، بی وفایی می کنیم و فراموش­کار هستیم، امّا امامی داریم که خودش را به غفلت می­زند و انگار نه انگار که فرزندی بی معرفت دارد! باز هم کریمانه ما را به خانه­اش دعوت می کند، باز هم کریمانه بی آن­که طلب کرده باشیم، دستگیری می­کند و باز هم پدرانه بی­آن­که محبّتی از من دیده باشد، درِ خانه­اش را برایم باز می گذارد و منتظر است که قدمی به سمتش بردارم.
  + نشان این توجّه همین است که امروز اینجا ما را دور هم جمع کرده تا نگاهش کنیم، با او حرف بزنیم، عهد و پیمان ببندیم و ...
  + اگر می­خواهی تجسّمِ آرامشی که خدا برایت طلب کرده را در این دنیا ببینی، کار را به دست صاحبش بسپار. دست در دست زمامدار دینت - حجّت خدا - مهدی صاحب الزّمان قرار بده و دیگر مطمئن و آرام در این هیاهوی دنیا قدم بردار.
  + کافی­است همین لحظه آغاز کنیم. همین جا، در همین مجلس با صاحب الزّمان عهد و پیمان ببندیم که هر چه او گفت و به هر چه او راضی بود عمل کنیم. در هر کار و هر قدمی که بر می­داریم او را هم سهیم و همراه کنیم. در هر کار - کوچک و بزرگش برای او تفاوتی ندارد - اوّل به او رجوع کنیم.
  + راحت تر بگویم، بی­آییم تصمیم بگیریم با امام زمان­مان زندگی کنیم و تجربه­ی شیرین هم­نشینی با صاحب الزّمان را به دیگران هم بچشانیم.
  + نشان این عهد و پیمان را دعایی قرار دهیم که همه با هم، به نیّت رسیدن دوران ظهور و پیدایی صاحب الزّمان و تمام شدن غربت و تنهاییِ این عزیز با هم زمزمه می­کنیم: "اللّهم عجّل لولیّک الفرج"